



سرمقاله

جنبشی برای یک «زندگی معمولی»

الهه کولایی

استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران



بی تردید جامعه ایرانی یکی از کم نظیرترین جامعه‌های آسیایی است. این جامعه در طول قرن بیستم، چهار جنبش مهم اجتماعی را تجربه کرد: جنبش ضد استبدادی مشروطه خواهی در سال‌های آغاز قرن، جنبش ضد استعماری ملی شدن نفت، انقلاب اسلامی و سرانجام جنبش اصلاح طلبی دوم خرداد در دهه‌های پایانی این قرن. هر یک از این جنبش‌ها، خود به الهامی برای جنبش‌های مردم سالار در دیگر کشورهای در حال توسعه تبدیل شد. هم چنین هر یک از این جنبش‌ها، نماد انباشت مطالبات ملت و انکار پایدار آن از سوی حکومت بود. ایرانیان در رویارویی با تمدن غربی و دستاوردهای نوشدگی (مدرنیته)، مانند بسیاری از مردم در کشورهای «در حال گذار» شکاف‌های عمیقی را پذیرا شدند. گروهی در برابر آن قرار گرفتند و گروه دیگری ضرورت جذب و یکپارچه شدن در آن را مطرح ساختند. در همه جنبش‌های یاد شده، کم تر یا بیش تر این رویارویی ادامه یافت. یکی از نتیجه‌های این رویارویی، به نتیجه نرسیدن تکاپوهای مردم در مسیر دست یافتن به حق تعیین سرنوشت آنان بوده است. در این زمینه می توان پیامدهای تلاش‌های مورد اشاره را یادآوری کرد:

جنبش مشروطه خواهی به حکومت تمرکزگرای رضاشاه و شادی ایرانیان از حضور نیروهای متفقین در ایران و برکنار کردن او، جنبش ملی شدن نفت به ادامه سیطره بیگانگان بر درآمدهای نفتی ایران به ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد، انقلاب اسلامی به نظام جمهوری اسلامی و سرانجام جنبش دوم خرداد به رویاگرایی و نظریه مدیریت جهان منجر شد. در این میان و در متن رویارویی سنت و نوشدگی در جامعه ایرانی، بسیاری از نظریه پردازان، پاسخ شتاب چشم گیر در برنامه نویسی محمدرضا پهلوی بر پایه الگوهای غرب گرایانه را، شکل گیری انقلاب اسلامی و تلاش سازمان یافته و پراورزی برای بازگشت به رویارویی دوره مشروطه خواهی دانسته اند. در این زمینه موضوع حل نشده تعارض میان «مشروطه و مشروعه»، بار دیگر به عرصه جامعه برگشت. البته این بار در پرتو گفتمان انقلابی مارکسی - لنینی حاکم بر مبارزه مردم استعمار شده و استثمار شده در سراسر جهان، رویکردها و شیوه‌های مشابه هم به کار گرفته شد. در تجربه انقلابی مردم ایران پس از فروپاشی نظام پادشاهی، دین اسلام در قامت یک ایدئولوژی پدیدار شد و همه ویژگی‌ها و کارکردها آن را به نمایش گذاشت.

از سوی دیگر از نیمه دوم قرن بیستم، جهان با تحولات گسترده و عمیقی روبه رو بوده است، که بسیاری از صاحب نظران مانند مارشال مک لوهان و پس از او آنتونی گیدنز، مانوئل کاستلز و بسیاری دیگر در این زمینه بسیار نوشته اند و گفته اند. در واقع جهان در شرایط «جهانی شدن» - که البته تداخل‌های بسیاری با موضوع «جهانی سازی» دارد - بسیار با گذشته تفاوت پیدا کرده است. فروپاشی اتحاد شوروی و «انقلاب ارتباطات» بر سرعت تحولات یاد شده افزوده است. همه جامعه‌های بشری در ابعاد و اندازه‌های گوناگون، زیر تاثیر این دگرگونی‌ها قرار گرفته اند. تحول در مفهوم «جامعه پذیری اجتماعی» و عوامل موثر بر آن، دگرگونی در مفهوم «مرزهای ملی» و «قلمروهای سیاسی» حکومت‌ها، مفهوم «شهروندان» و وابستگی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آنان، در نوشته‌های بسیاری بررسی شده است. آثار و نشانه‌های پرشماری در این زمینه قابل اشاره است. در برابر این موج سنگین و گسترده، امواج بنیادگرایی نیز به صورت‌های گوناگون آشکار شده است. جامعه ایرانی نیز در معرض این دگرگونی‌ها قرار داشته است.

همراه با این تحولات، پویایی‌های داخلی در کشور باید بیش تر مورد توجه قرار گیرد. در چهار دهه گذشته، تحول نسلی، آثار چشم گیری بر روند رخدادهای اجتماعی-فرهنگی و حتی سیاسی داخلی داشته است. تکاپوهای تحقق مردم سالاری در کشور با تمرکز بر «نهاد انتخابات» و نتیجه‌ها و پیامدهای آن، زمینه ساز

ادامه در صفحه ۵ <

پرونده‌ای درباره زندگی به مثابه آرمان اجتماعی؛

ای شعر ناسروده، کجا گیرمت نشان؟



«تناسبی شدن انتخابات مجلس شورای اسلامی» از آن دست موضوعاتی است که طی ادوار مختلف و آن زمان که مجالس گوناگون قصد تغییر قانون انتخابات را داشته‌اند به اشکال مختلف مطرح شده است. معمولاً هم در هر دوره، مجلس در یک سال پایانی خود بیش از گذشته پیگیر این موضوع می‌شود که به‌زعم خود تا پیش از انتخابات چنین مصوبه‌ای را در مسیر اجرا قرار دهد. امسال هم در میان اخباری که مبنی بر تلاش مجلس برای تغییر قانون انتخابات بود و پیش از اعتراضات اخیر و محوریت قرار گرفتن این‌دست اخبار، نمایندگان مجلس در ابعاد گوناگون از بررسی قوانین در راستای تغییر قانون انتخابات و طرح‌ها، لایحه‌ها و ایده‌ها در این زمینه گفتند و برخی از آنها از پیگیری‌ها برای تغییر قانون انتخابات مجلس از اکثریتی به تناسبی سخن به‌میان آورده بودند.

ادامه این یادداشت از طریق اسکن کیوار کد درج‌شده قابل مطالعه است.



یک بازی چهارسر باخت!



بعد از گل طارمی در بازی مقابل اروگوئه واکنش‌های منفی زیادی را به همراه داشت. سکوتی که البته بعد از پایان اردو با توجه ممنوعیت فعالیت در فضای مجازی در طول اردو همراه شد. واکنش‌های ضد و نقیضی هم چون عکس‌های پروفایل سیاه و یکسان، استوری‌های اعتراضی نه‌چندان صریح و تند، فوتوشات‌های جنجالی، استفاده از عباراتی مثل به‌نام خدای رنگین‌کمان و... همه‌وهمه نتوانست افکار عمومی جامعه معترضین را با خود همراه کند. چرخه تولید خشم و البته دو قطبی‌سازی در تیم ملی‌ای که سال‌هاست

جزو معدود علائق مشترک خیل عظیمی از ایرانیان بوده، با آتش‌افروزی و شیظنت‌های عمدانه و غیرعمدانه رسانه‌های مختلف خارجی و داخلی ادامه پیدا کرد.

قصه ندارم در این نوشته شرح ما وقع انجام بدهم. این‌روزها آن‌قدر همه‌ی ما با این اخبار درگیر بوده‌ایم که بدانیم چه بر سر تیم ملی آمد. اما نکته‌ی اصلی آن است که این جام یک بازی سه سرباخت برای همه بود؛ هم دستگاه حاکمیت و طرفداران همیشگی‌اش، هم معترضین و هم اعضای تیم ملی فوتبال؛ هم‌گروهی با دو تیم آمریکا و انگلیس، امسال بیش از همیشه توجه مسئولین و قشر حامیان سرسخت آن‌ها را به فوتبال جذب کرده بود.

بازگشت مهدی تاج و به‌تبع آن کارلوس کی‌روش، هماهنگی انجام چهار بازی تدارکاتی با تیم‌های مطرحی چون اروگوئه و سنگال و هم‌چنین برگزاری دیدارهای بدرقه‌گونه با رئیس دولت و پرداخت پاداش‌های مختلف به منظور روحیه‌دادن

به بازیکن‌ها از جمله حمایت‌های حکومت بودند. به همه‌ی این موارد، پخش آیت‌های حمایتی از تیم ملی با چاشنی نگاه سیاسی به هم‌گروهی‌های ایران در شبکه‌های غیر ورزشی صداوسیما، پخش بازی‌های تیم ملی در مساجد، هیئت‌های مذهبی، پایگاه‌های بسیج و هم‌چنین پخش شیرینی و گل و پایکوبی نیروهای یگان ویژه را نیز اضافه کنید. همه‌ی این مسائل اهمیتی به‌مراتب بیش‌تر از یک بازی عادی جام جهانی به سه مسابقه ایران داد و به‌تبع آن احتمال سود و ضرر دستگاه حاکمیت از برد و باخت تیم ملی را هم بیش‌تر کرد؛ کماری که جواب نداد و با دریافت هفت‌گل از آمریکا و انگلیس، در یک جدال خودساخته شکست خورد.

فارغ از درستی یا نادرستی هجمه‌های همه‌جانبه علیه تیم ملی، که با استقبال قشر وسیعی از معترضین هم همراه شد، هرچند در ظاهر باعث شکست تیم ملی و به ثمر نشستن این حملات به تیم ملی شد، اما آن‌چه که در

درباره «کافه کتاب آفتاب»؛

تاریخ زیبای «همان همیشگی»

شهر است. این‌که ما به چنین شخصیت‌هایی بگوییم «بلند شو برو یک‌جای دیگر بساط کن» یک‌جوری است. یک‌جوری نافرمی است. وگرنه مشتری ثابت همیشگی نه برای قهوه و جای و کیک هویجی و کتاب و شرکن و پاک‌کن‌ات می‌آید نه برای قشنگی ریخت و قیافه‌ی دکانت؛ مشتری همیشگی برای حال صاحب دکان می‌آید. یک‌بار که بیاید و مهر ببیند نمک‌گیر می‌شود. عجیب‌تر این‌که هیچ‌کس اشاره نکرد آن باریکه‌راهی که حالا این‌همه خواهان پیدا کرده و کلی هم در این سال‌ها برای رونقش نقشه کشیدند، با چراغ آفتاب روشن شده بود. خلوت‌های مختنمی را درست کرده بود، بزرگان زیادی را به خودش دیده بود، آدم‌ها می‌رفتند، می‌نشستند، می‌گشتند و لابه‌لای کتاب‌هایش می‌لولیدند. بالاخره کافه آفتاب لاعلاجی نبودن پاتوقی که هرکسی از هر طیف و گرایشی آن‌جا حاضر باشد و بماند و احساس امنیت کند علاج کرد وگرنه کجا در این شهر جاذبه‌ای شبیه به این می‌دیدیم؟ بیاید بنشینیم و این پاتوق‌ها را بشماریم. بردیس کتاب، کافه آفتاب و... احتمالاً به عدد



دفعه‌ی بعد چه می‌کند؟ همیشه توی کافه‌هایی که می‌بینم مشتری به صاحب‌کافه یا به آدم‌هایی که آن‌جا مشغول‌اند می‌گوید «همان همیشگی» کیف می‌کنم. همیشه وقتی می‌بینم یک‌تفر توی کتاب‌فروشی به پیشنهادهای صاحب کتاب‌فروشی یا آدم‌هایی که آن‌جا مشغول‌اند اعتماد می‌کند کیف می‌کنم. این اعتماد به راحتی شکل نگرفته، این اعتماد نتیجه‌ی ماه‌ها و سال‌ها رفت‌وآمد است. درواقع، پشت این عبارت تاریخی وجود دارد، شناخت وجود دارد، دوستی و محبت هم. حتی پاتوق‌هایی هستند که عکس مخاطبان‌شان را روی دیوار می‌زنند. کاش می‌شد صاحبان پاتوق‌ها مخاطبان‌شان را هم‌چون بنفشه‌ها ببرند هرکجا که می‌شود، ولی خب به این سادگی‌ها که نمی‌شود. بالاخره کافه آفتاب هرکجا که برود نشست می‌کند و آدم‌های تازه‌ای به خودش می‌بیند، اما آن‌چه همه را در این فقره عصبانی کرد میل به ناپودی بود. هذیان‌های نارس و دمدمه و ضدفرهنگی حتی. نیچه توی آن کتاب مشهورش، «غروب بت‌ها» با ترجمه‌ی خواندنی داریوش آشوری آورده: «با مردم سر کردن و درهای دل را [به روی همه] باز گذاشتن، بزرگواری‌ست؛ بزرگواری و بس. اما دل‌هایی را که توان پذیرایی شاهانه دارند از پرده‌های کشیده و رو پنجره‌های بسته‌شان می‌توان شناخت: آنان بهترین اتاق‌هاشان را خالی نگاه می‌دارند. برای چه؟ برای این‌که چشم‌به‌راه میهمانانی هستند که با آنان نمی‌باید «سر کرد» و بس...»

جامعه‌ی جهانی انعکاس پیدا کرد، شکست شش‌گله‌ی ایران بود. چیزی‌که در تاریخ ثبت می‌شود آن است که انگلستان تا اراده می‌کرد به راحتی دروازه‌ی ما را تبدیل به سبب بسکتبال می‌کرد. کسی در کتاب جام جهانی قطر درباره‌ی این حواشی غیر رسمی، اما به‌شدت تأثیرگذار نخواهد نوشت. هم‌چنین این نسل از فوتبال ایران که قطعاً یکی از مستعدترین تیم‌های تاریخ ما بود؛ درحالی‌که می‌توانست در یک شرایط عادی، حداقل به لحاظ سیاسی، نتایج به‌مراتب بهتری بگیرد و شاید حتی با صعود به مرحله بعد تاریخ‌سازی کند آن‌قدر اسیر بازی‌های رسانه‌ای کنفرانس‌های خبری جنجالی و دغدغه‌هایی هم‌چون خواندن یا نخواندن سرود ملی شد که این فرصت هم برای همیشه از کف فوتبال ایران رفت.

در آخر، به‌جز سه‌دسته بازنده‌ای که در بالا مطرح شد، لیست بازنده‌ها دسته‌ی چهارمی هم دارد که یقین دارم مظلوم‌ترین گروه بودند. هواداران واقعی تیم ملی فوتبال که نه چشم طمع سیاسی به این رقابت‌ها داشتند و نه می‌توانستند برای تیمی که سالیان سال در سخت‌ترین و شیرین‌ترین لحظات در کنارش بودند آرزوی باخت کنند. آن‌هایی که شب و روزشان با فوتبال گره خورده و فقط مسافر مقطعی چهارسرال به چهارسرال قطار حمایت از تیم ملی نیستند. آن‌هایی که مجبور بودند بعد از پیروزی در برابر ولز شادی خودشان را محصور و مخفی کنند از ترس این‌که میاداد در این بازی‌های سیاسی در جریان، مصادره به مطلوب شود. آن‌هایی تلف شدن این نسل مستعد را می‌دیدند و هیچ نمی‌توانستند انجام دهند. آن‌هایی که بعد از تمام شدن جو ملتهب در جریان، تا سالیان سال در کنار همه حسرت‌های‌شان برای این روزهای کشور، غم شکست و از دست رفتن یکی از بهترین موقعیت‌های تاریخ‌سازی تیم ملی فوتبال را نیز با خود برای همیشه حمل خواهند کرد.

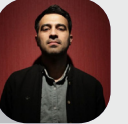
محمدامین پوراحمدی
دانش‌آموخته کارشناسی زبان و ادبیات انگلیسی



جدایی فوتبال از سیاست آرمانی بوده که تمامی نهادهای تصمیم‌گیرنده‌ی جهانی، و در رأس آن‌ها فیفا، روی کاغذ همواره به دنبال آن بوده‌اند؛ آرمانی که البته، فقط در حد یک شعار باقی‌مانده و هیچ‌وقت در عمل به آن توجهی نشده است. به‌عنوان مثال می‌توان به اتفاقات جام ملت‌های اروپا ۱۹۹۲، موسوم به یورو ۹۲ اشاره کرد. جایی که تیم ملی یوگسلاوی علی‌رغم کسب امتیاز کافی برای حضور در این رقابت‌ها، به علت درگیر بودن دولت این کشور در جنگ با بوسنی و هرزگوین، توسط فیفا و یوفا محروم شد. دانمارک که در مرحله مقدماتی با یوگسلاوی هم‌گروه بود و با امتیاز کمتر نسبت به این تیم از صعود بازمانده بود، به عنوان تیم جایگزین در یورو شرکت کرد و از قضا قهرمان هم شد. اگر نخواهیم خیلی عقب برویم جنگ روسیه و اوکراین و به‌تبع آن محرومیت تیم ملی و تمام تیم‌های باشگاهی روسی از تمامی رقابت‌های بین‌المللی مثال نقضی دیگر بر این قضیه است.

بافتاها چند ماه اخیر کشور که همه‌ی ارکان جامعه را تحت‌تأثیر خودش قرار داده، ورزش و به‌طور خاص فوتبال را نیز دست‌خوش حواشی فراوانی کرد. بعد از کنش‌های اعتراضی متعدد ورزش‌کاران رشته‌های فردی و گروهی مختلف، از جمله انصراف از حضور در تیم‌های ملی ورزش‌هایی چون شمشیربازی و تئیس روی میز، با خوشحالی نکردن تیم ملی فوتبال ساحلی و استقلال تهران بعد از قهرمانی در رقابت‌های جهانی و حذفی، فشارها بر روی بازیکنان تیم ملی زیاد شد. سکوت آن‌ها در طول اردوی آماده‌سازی اتریش و هم‌چنین شادی

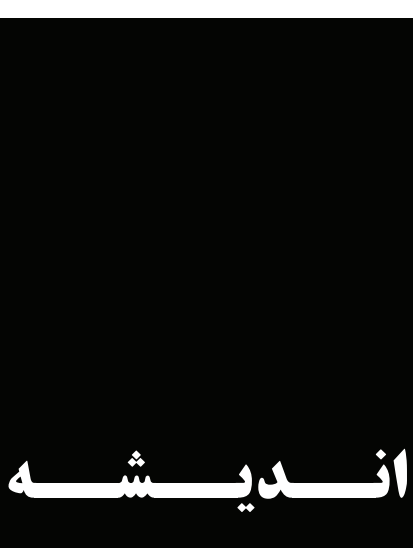
قاسم فتحی
نویسنده و روزنامه‌نگار



مرور آن‌چه بر سر یکی از قدیمی‌ترین و پرفرست‌وآمدترین پاتوق‌های فرهنگی شهر آمده احتمالاً بی‌هوده است و بی‌فایده. اهلش لابد اخبار تعطیلی کافه کتاب «آفتاب» و جریان‌ها و حواشی بعدش را دنبال کرده‌اند و می‌دانند قضیه از چه قرار است. می‌دانند پس ماجرا چیست و چرا پاتوقی که برادران قدسی سال‌ها ذره‌ذره و آرام‌آرام سروش‌کلش داده‌اند حالا دیگر سرجایش نیست. درواقع، قرار هم نبود تا آخر آن‌جا باشد و آن دکان‌های پرت‌افتاده ملک طلق کسی هم نبوده، ولی قرار هم نبود با کسی که به تنهایی بخشی از فعالیت‌های فرهنگی شهر به این بزرگی را، به‌اندازه‌ی وسعش، جلو برده مثل غریبه‌ها رفتار کنند. یک‌جوری که شبیه انتقام گرفتن باشد. یک‌جوری که یعنی برو پی کارت خودمان بهترش را داریم.

آن بریدگی تاریک نسبتاً کم‌عرض خیابان دانشگاه سال‌ها بود که با چراغ کافه و آدم‌هایش از برهوتی درآمده بود. طلسم شده بود انگار. «گذر گلستان» - که بیش‌تر باید بگوییم بن‌بست گلستان - توی روزهای اوچش هم تاریک بود و مخاطبی نداشت. هرکسی می‌آمد،

هرکسی می‌رفت. هرکسی می‌رفت دیگر پشت سرش را هم نگاه نمی‌کرد. حالا یک‌نفر توانسته بود جایی بسازد که آدم‌ها راه کج کنند و دورهم جمع شوند. یک‌نفر آمده بود که هر ماه و هرچندماه یک‌بار نویسنده‌ی شناخته‌شده‌ای را دعوت می‌کرد که تابه‌حال پا به مشهد نگذاشته بود؛ آن‌هایی‌که که خیلی‌ها آرزوی دیدن‌شان را داشتند. یک‌نفر پیدا شده بود که توانسته بود «پاتوقی» بسازد و اهلش می‌دانند ساختن پاتوق کار یکی‌دو روزه نیست. کار یک عمر است. همه‌چیز که اندازه‌ی دخل شب‌بهب شب دکان نیست و اساساً برای کتاب‌فروشی آن‌هم توی این دوره‌وزمانه، دخل‌وخرج و روزگار گذراندن کار شاقی‌ست؛ چه برسد به این‌که بخوای خودمختار و یک‌تنه یک کار فرهنگی درخوری هم انجام بدهی. اما آفتاب این کار را کرده بود و اصلاً برای همین بود که خیر تعطیلی‌اش این‌همه سروصدا راه انداخت. این‌همه آدم راه افتادند دنبال این‌که به صاحب‌ملک که از قضا شهرداری مشهد است بگویند این کار را نکنند، ولی خب ظاهراً او مالش را خواسته



بازی شهرزاد نامرئی

در قصه‌های ساعدی مکر در کارِ پیران و مکر در کار جهان، به تعبیر حافظ، «پیر»، و «بی‌بنیاد» کردن این جهان و اربابان آن، جز با حضور زنان میسر نیست؛ زانی که اگرچه حضورشان در این قصه‌ها اغلب، به‌تعبیر کورش اسدی، «سایه‌وار» است، اما این سایه‌ها، این اشباح مؤنث، چون پری‌های شوخ و شیطان و نیرنگ‌باز و جادوگر افسانه‌های قدیمی، چون «من‌منداس» اغواگرِ برآمده از فولکلور سواحل جنوب که مردان را می‌فریبد و به قتل می‌رساند و نامش در کتاب «اهل هوا»ی ساعدی آمده است، گویی قلم و قلمروِ نویسنده مذکر، قلم و قلمرو دیوی که آن‌ها را به بند کشیده، دزدیده‌اند، تخیل این دیو را تسخیر کرده‌اند، و خود به‌جای او و به اسم او دست به کار نوشتن شده‌اند.

ادامه این یادداشت از طریق اسکن کیوآر کد درج‌شده قابل مطالعه است.

دو هفته‌نامهٔ فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال هفتم/ شماره صد و چهارم / آذرماه ۱۴۰۱

یک ادبیات و سه سکوی اجرا

نوع مخاطبان، و عوامل بافتی، به مرور زمان، محتوا و فرم یک اثر شفاهی تغییر می‌کند. درواقع در بیان شفاهی، محتوا هرگز کاملاً دوبار یکسان نیست، درحالی‌که می‌توان گفت در یک اثر مکتوب معین، محتوا و فرم ثابت است و گذر زمان هیچ تغییری در محتوای آن ایجاد نمی‌کند. آن اثر در هربار مراجعه با دفعه‌ی پیش کاملاً یکسان است.

۵. پلتفرم «بیان شفاهی»، باعث می‌شود که تمایز میان اثر و اجرای آن، به تعداد نقالان متفاوت باشد. حال آن‌که تمایز میان اثر و اجرای آن در پلتفرم «بیان مکتوب»، به تعداد مخاطبان دگرگونه خواهد بود. این‌گونه است که تمایز میان اثر و اجرای اثر در بیان مکتوب بسیار بیش‌تر از بیان شفاهی‌ست.

۶. پلتفرم بیان شفاهی برگرفته از ارزش‌های گروهی و جمعی‌ست. ادبیات در این پلتفرم دهان‌به‌دهان شده و سینه‌به‌سینه نقل می‌شود. هر ناقلی چیزی بر آن می‌افزاید یا از آن می‌کاهد و به دیگری مستقیماً انتقال می‌دهد. حال آن‌که، بیان مکتوب از ارزش‌های فردی و خلوت‌گزینی نشأت می‌گیرد. نویسنده و خواننده یک‌دیگر را نمی‌بینند. نویسنده اثرش را در کنج خلوت می‌نویسد و خط را واسطه‌ی ارتباط خود با مخاطب قرار می‌دهد.

۷. شکل‌گیری پلتفرم بیان شفاهی به دوران پیش از گسترش سواد الفبایی برمی‌گردد. به دورانی که آموزش سواد الفبایی امری ساری و جاری نبود و تنها به طبقات به‌خصوصی تعلق داشت. در این میان، کمیاببودن و درنتیجه گران‌بهابودن کاغذ هم، ادبیات را بیش‌ازپیش بر بازیگری بر سکوی اجرای شفاهی ترغیب می‌کرد. حال آن‌که، بیان مکتوب بعد از شکل‌گیری الفبای خطی سکوی اجرای نوظهوری برای ادبیات ایجاد کرد و رفته‌رفته به پلتفرم مسلط ارتقاء یافت. بیان مکتوب بعد از صنعت چاپ، به یگانه‌پلتفرم ادبیات تبدیل شد.

پس از رونق‌گرفتن صنعت چاپ، بیان مکتوب به پلتفرم اصلی و بی‌چونوچرای ادبیات تبدیل شد. احتمالاً در آن زمان، این سکوی اجرا برای ادبیات، ازلی و ابدی به نظر می‌رسید. انگار ادبیات سکوی اجرای ایدئال خود را یافته بود. رشد فناوری هم در روندی هردم‌فزاینده به ایدئال‌شدن این سکوی اجرا کمک کرد. شبکه‌های اجتماعی، نسخه‌ی پی‌دی‌اف متنی و ظهور کتاب‌های الکترونیک را باید نقطه‌ی کمالِ فراگیری پلتفرم بیان مکتوب دانست. درواقع ادبیات مکتوب اگرچه صفحه‌ی نمایش را جایگزین کاغذ کرده بود، اما هم‌چنان قابلیت ذاتی چاپ‌پذیری خود را حفظ کرد و با استفاده از ظرفیت شبکه‌ی جهانی اینترنت، گستره‌ی تأثیرگذاری خود را افزایش داد.

فناوری در مسیر توسعه‌اش، تنها پلتفرم بیان مکتوب را بهینه نکرد؛ بلکه خود، سکوی اجرای تازه‌ای برای ادبیات آفرید. بیان الکترونیک به پلتفرم تازه‌ی ادبیات تبدیل شد. اگر در بیان شفاهی، رمزگان شنیداری و در بیان مکتوب

تاریخ بوده‌اند که البته در گذر زمان و بنا بر اقتضائات، شیوه‌ی نوشتاری بر دیگری غلبه پیدا کرده است. به نظر می‌رسد، بخشی از آن چه با عنوان «زنده‌بودن پدیده‌ی زبان» مطرح می‌شود را باید در این توانایی منحصربه‌فردش در جابه‌جایی بین پلتفرم‌ها نیز جست‌وجو کرد؛ مخصوصاً وقتی صحبت از زبان ادبی می‌شود، این توانایی اجرایی در سکوهای مختلف، ارگانیزی پیچیده‌تر را نشان می‌دهد. در مقام مقایسه،

۱. پلتفرم «بیان شفاهی»، رمزگان ادبی را به قامت اصواتی که گفته و شنیده می‌شوند، درمی‌آورد، حال آن‌که در پلتفرم «بیان مکتوب» ادبیات با به‌خط‌درآمدن، به رمزگانی دیداری تبدیل می‌گردد که نوشته و خوانده می‌شود.

۲. این رمزگان در «بیان شفاهی»، در اذهان جای می‌گیرند و از/به اذهان نیز فراخوانی می‌شوند. درواقع نقال، آن چه می‌خواهد بگوید را به ذهن می‌سپارد و برای گفتن به مخاطب نیز از ذهنش فرامی‌خواند. شنونده نیز این رمزگان را به ذهن می‌سپارد و از ذهن خود فرامی‌خواند. حال آن‌که در «بیان مکتوب»، نویسنده محتوای ذهنش را به رمزگان الفبایی دیداری تبدیل و آن را روانه‌ی کاغذ می‌کند. ذهن خواننده نیز با رمزگشایی از کلمات نوشته‌شده، پیام را فراخوانی می‌کند. رمزگان در اوراق جای می‌گیرند و به اذهان فراخوانی می‌شود.

۳. شیوه‌ی انتقال این رمزگان در سکوی اجرای «بیان شفاهی»، در گذشته ضرورتاً حضوری و فیزیکی بوده است و پیام باید حضوراً از یک فرد یا گروه به فرد یا گروه دیگری منتقل می‌شده است. درحقیقت حضور فیزیکی یک راوی میانجی‌گر ضرورت داشته است. درحالی‌که در «بیان مکتوب»، این انتقال پیام، غیباً و از طریق نگاهشته‌شدن کلمات بر کاغذ یا نرم‌افزارهای تولیدمتن اتفاق می‌افتد و از طریق چاپ فیزیکی اثر یا نشر مجازی در شبکه‌ی اطلاعات، به دست مخاطب می‌رسد .

۴. سکوی اجرای «بیان شفاهی»، یک نقش‌آفرینی و اجرای زنده را از زبان می‌طلبد. به همین دلیل، بسته به خلاقیت گوینده،

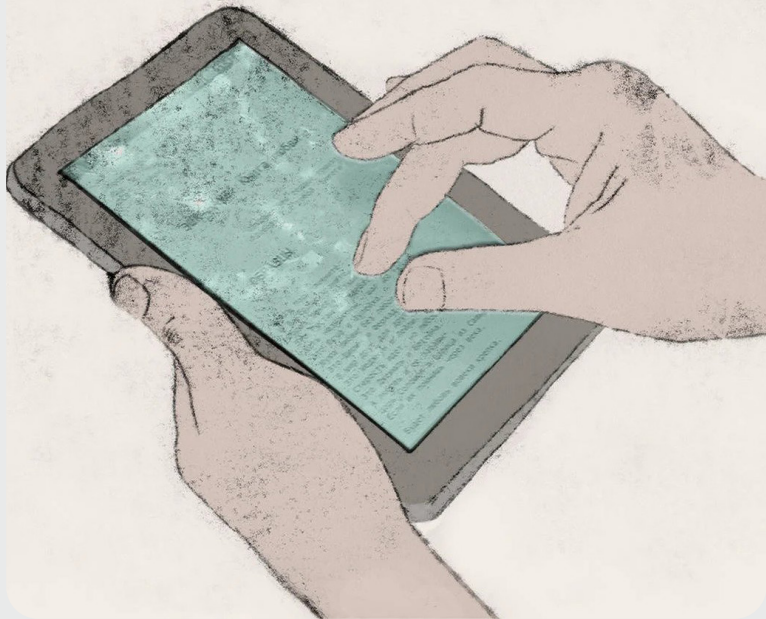


عاطفه عطری

دکتری ادبیات فارسی

(سر-نوشت: در این نوشته، از واژه‌ی platform به دفعات استفاده شده است. تقریباً هر نوع ترجمه‌ی این واژه به زبان فارسی، کم‌وکاستی‌های جدی در انتقال معنا به همراه خواهد داشت. حداقل، ترجمه‌ای که جمیع معانی «بنیاد و اساس، سطح فکر، سکوی اجرا، خط مشی، زمین بلند، بستر و زیرساختی فناورانه و…» باشد، به چشم نگارنده‌ی این جُستار نخورد. آن چه در عنوان از معانی پلتفرم انتخاب شده است، «سکوی اجرا» است. هرچند هنگام مشاهده‌ی این واژه در ادامه، بهتر است مخرج مشترکی از تمام معانی مذکور درنظر باشد. دیگر این‌که، ادبیات مکتوبی که به صوت درآمده است هم‌چنان ادبیات مکتوب است و نباید آن را با ادبیات شفاهی اشتباه گرفت. آخر این‌که، در ادامه تمعداً به جای استفاده از «شکل عمده ادبیات شفاهی و مکتوب» از واژه‌ی «پلتفرم بیان شفاهی و مکتوب ادبیات» استفاده شده است. این انتخاب ناظر بر سکوی اجرایی‌ست که آن نوع بیان ادبی، بر زیرساخت زبانی‌اش بنا شده و بنیاد و اساس متشخصی از تجربه‌ی کلام ادبی را شکل می‌دهد و مواجهه با خود را نیز منوط به پای‌بندی به خط مشی و چهارچوبی مشخص می‌کند.)

ادبیات، علاوه‌بر اشکال مختلفی که به خود گرفته و نقش‌های متعددی که بازی کرده، پلتفرم و سکوی اجرای خود را نیز به‌فراخور شرایط، تغییر داده است. «بیان شفاهی» و «بیان مکتوب» دو پلتفرم اصلی ادبیات در طول



تحلیلی در باب گواهی‌های معتبرِ مزخرف؛

دانشگاه و الگوی دل‌فریب تطمیع

می‌دهد:

ترسم نرسی به کعبه‌ای اعرابی

کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است

غافل از این‌که این‌بادهای کاشته شده در دست دانشجو، یعنی مدارک بیهوده‌ای که دلالت بر تخصص خاصی نزد دارنده‌ی آن ندارند فردا طوفانی از ادعا را در میان دانشجویان مدرک‌دار می‌شود. الحذر از آن روز که امروز نیز نشانه‌هایش را می‌بینیم:

این مدعیان در طلبش بی‌خبراند

آن را که خیر شد خیرش بازنیامد

- دو معنا دارد، در اصل به معنای طلاکاری شده و مذهب و آراسته شده ودر شقّ دوم به معنای بیهوده و عبث است، در این گفتار هر دو معنا را اراده کرده‌ام.
- خطاب شدن سوژه تعبیری‌ست که نخستین بار لویی آلتوسر، آن را برای تبیین هژمونیک شدن دال‌ها در جامعه به کار برد.
- مسلماً انسان در زبان است (سوره عصر، آیه‌ی ۲)
- صورت اصلی بیت چنین است:
لنگ و لوک و چفته‌شکل و بی ادب
سوی او می‌غیز و او را می‌طلب



هاشم آقاجری، استاد شناخته‌شده تاریخ؛ به لحاظ اینکه رشته من تاریخ است و پدیده‌ها را در بستر تاریخی آن می‌بینم، مواجهه من یک نگاه سیستمی فرایندی است. پدیده‌ای که در حال حاضر در جامعه ما جریان دارد حلقه‌ای از یک زنجیره که در هر حلقه ما اعتراض‌ها و شورش‌هایی می‌بینیم که هر کدام دارای خودویژگی‌هایی بوده است و موجب بسیج بخش‌هایی از جامعه ایران شده هر چند که در هر مرحله این شورش‌ها کنترل شده است. از دهه‌های قبل آغاز به تکوین و ظهور یافته و حداقل اگر به دوران پس از جنگ بازگردیم، شورش‌هایی را که ما در دهه ۷۰ داشتیم، شاهد تحولاتی در جامعه ایران بودیم که به تدریج جامعه ایران را وارد یک دوران اعتراضی کرد.

ادامه این گفت‌وگو از طریق اسکن کیوآر کد درج‌شده و در وبسایت هم‌میهن قابل مطالعه است.



آن چه می‌بینیم جریان زندگی است

رضا صائمی

خبرنگار فرهنگ



در واکوی اعتراضات اخیر، برخی تحلیل‌گران به‌واسطه حضور نسل جوان به‌ویژه دهه هشتادی‌ها در میدان، آن را در ذیل تعارض‌های نسلی قرار داده و آن را بیش از شکاف دولت-ملت به شکاف نسلی ربط داده‌اند که حالا در این نقطه ملت‌پس تاریخی سر باز کرده است. در همین راستا از برخی دهه هشتادی‌ها به عنوان نسل «زد» هم یاد می‌کنند. دکتر آرش حیدری، جامعه‌شناس، در این گفت‌وگو ضمن نقد به این تحلیل و تقلیل دادن آن به صرف شکاف نسلی، این وضعیت را در ذیل «جریان زندگی» تعریف کرده و دلایل خود را برای توضیح این موقعیت تازه تشریح می‌کند:

اگر به خواست این جریان و شعارهایش نگاه کنیم کدام‌یک از آن‌ها محدود به خواسته‌های یک نسل خاص می‌شود؟ این مطالبات از زمان مشروطه به این طرف به اشکال متفاوتی فریاد زده شده و خواسته‌هایی انسانی است که نسل‌های مختلف، در سطوح مختلف با آن همدل هستند. این‌که در زمان‌های اعتراض، پیشانی یک جریان جوانان باشند چیز عجیب و غریبی نیست. بدیهی است در وضعیت‌های این‌چنینی جوانان وارد عرصه شوند که خواسته نسل‌های مختلف را نمایندگی کنند. مسئله «زندگی» مسئله انسان و تاریخ تمدن‌اش است.

این حرکت اعتراضی را نباید به تحلیل‌های سطح پایین نسلی و تابیری از این دست فروکاست. آن‌چه این روزها به‌عنوان ضرورت‌های زندگی مطرح می‌شود نه امروز که هزاران سال است که دارد به انواع و اشکال مختلفی

فریاد زده می‌شود. شعار «زن، زندگی، آزادی» مسئله مرکزی‌اش خیلی روشن، خود زندگی و حق زندگی شاد است. فروکاست این حرکت اعتراضی به شکاف نسلی و آن تحلیل‌های عجیب و غریب درباره گیم‌باز بودن، مجازی بودن و خیالاتی بودن جوانان، ندیدن حداقل دوازده سال تاریخ و دست‌کم ندیدن مشروطه به این سواست. این تحلیل‌های فروکاست‌گرای پوزتیویستی با نگاهی غیر تاریخی پدیده‌ها را مبهم‌تر می‌کنند تا آشکارتر.

این درحالی‌است که همواره این نسل را بلا تکلیف و فاقد آرمان و تفکر معرفی می‌کردند و برخی حتی الان هم محتوای این شعار را مطالبه مبتذل زندگی روزمره تفسیر می‌کنند. اساساً زندگی به معنای تجربه‌های زیسته با یک نگاه تحقیرآمیز و امری مبتذل نگریسته می‌شود. آیا خود زندگی به‌معنای متعارف آن و آن‌چه از آن به یک «زندگی معمولی» تعبیر می‌شود را می‌توان به‌مثابه یک آرمان سیاسی یا اجتماعی در نظر گرفت؟

فرآیند تولید ایده درباره انسان و جهان در یک تقسیم‌بندی کلی یا علیه زندگی است یا در خدمت زندگی. دشمنان عبوس زندگی با خود زندگی و بدن، یک دشمنی ذاتی دارند. بدن برای این نظامات ایده‌ای و کرداری، پیشاپیش شر است. معادلیابی فلسفی و فکری برای این دشمنی با بدن و زندگی را می‌توان در لحظاتی افلاطونی هم یافت. برای مثال در جهان افلاطونی و فلسفه‌های هم‌راز آن، جهان به دو پاره تقسیم شد؛ جهان ایده‌ها یا همان جهان مثالی (Idos) و جهان مادی متحرک و متعارف (Doxa). حقیقت در جهان مثالی است، بدن زوده است، نامتحرک است و استعلایی. حقیقت ایده محض است. امر در حال تغییر، بدن‌مند، مادی و پرتما اساساً ارزش اندیشیدن ندارد. اموری که در «جهان تحت‌القرم» می‌گذرند، مربوطند به کون و فساد. در

این چشم‌انداز هرآن‌چه بدن‌مند است، شر است و حقیقت در روح و جانی است که بر فراز این بدن یا در بطن این بدن است. خود بدن در این چشم‌انداز چیزی است علیه حقیقت، یک پرده که حقیقت را پوشانده. بدیهی‌ست در این چشم‌انداز بدن به امری پیش‌یا افتاده، مبتذل، بی‌ارزش و حتی یک مانع برای حقیقت بدل می‌شود. همین‌جا یکی از نقاط تولد دشمنان عبوس زندگی در نظامات فلسفی است. زندگی غیربدن‌مند اساساً اسمش زندگی نیست. این جاست که دسته‌بندی اندیشه‌ها، سیاست‌ها و هنرورزی‌ها آشکار می‌شود: یا در خدمت زندگی و اروس هستند یا در خدمت مرگ یا ناناتوس. نزاع میان این دو نیرو به قدمت تاریخ تمدن بشری‌ست. از دل اروس یا شور زندگی چه می‌جوشد و از دل ناناتوس یا رانه مرگ چه چیزی؟ صف‌آرایی نیروهای علیه بدن و زندگی در برابر نیروهای رهایی‌بخش، یک محور است برای خوانش تاریخ و تمدن. حالا اگر این حرکت اعتراضی را در این چارچوب صورت‌بندی کنیم آن‌گاه فروکاست‌های تحلیلی این روزها بیش‌تر و بیش‌تر خود را به ما نشان می‌دهند. اگر هم شکافی را بخواهیم برای فهم این جریان طرح کنیم که محوری باشد، آن شکاف، شکاف میان ایدئولوژی رسمی و زندگی روزمره انسان ایرانی‌ست. ایدئولوژی رسمی از فقه سنتی تغذیه می‌کند، سیاست‌های فرهنگی رسمی رابطه‌های تقابلی با زندگی روزمره و قیودانش دارند و پیشاپیش بخش بزرگی از جریان‌های معمول زندگی را ذیل نوعی ابتذال و آسیب می‌فهمند.

ناتوانی این خوانش‌ها در تمایزگذاری بین امر مبتذل و امر پاپ یک زرادخانه نظری برای سرکوب زندگی پدید آورد. این صورت‌بندی‌ها خیلی ساده بگوییم، نمی‌توانند به ما توضیح دهند که برای مثال در یک جشن عروسی یا تولد نمی‌توان شونبرگ و باخ پخش کرد. آن‌ها امر عمومی و پاپ را با

جنبش‌های اعتراضی؛ زوال یا پویایی جوامع؟

جامعه پیگیری کنند؛ یا هم‌چنین در صورت تضييع این حقوق تعريف‌شده در نظام عرفی، با رویکرد مطالبه‌گری، آن حقوق را بازستانند. پس آگاهی نسبی برآمده از رشد وسائط ارتباطی، موجبات یک خودآگاهی از جایگاه شخصی و جمعی در جوامع را فراهم می‌آورد که هرگونه تغییر در دو بُعد این جایگاه، خودآگاهی مردم آگاه را با چالش روبه‌رو می‌کند و افراد نیز برای حل چالش پیش‌آمده، دست به استفاده از ابزارهایی چون زبان و بیان و طرح مطالبات خود در سطح جامعه و نظام اجتماعی می‌زنند. این حالات زبانی و بیانی نیز گاهی شکل اعتراض به خود می‌گیرد که تفاوت گسترده‌ای با آشوب و هنجارشکنی در جوامع مدرن دارد. آشوب و پامال‌کردن هنجار، پدیده‌هایی بیرون‌ساختاری از نظم رایج جوامع به‌شمار می‌آیند. اعتراض و مطالبه‌گری اما در چارچوب نظم اجتماعی مدرن به‌منصه‌ی ظهور می‌رسند که حق طبیعی افراد آن جوامع به‌شمار می‌رود.

در پایان به‌نظر می‌بایست پاسخ این سوال که آیا جنبش‌های اعتراضی نشان از پویایی یا زوال جوامع دارد را در نوع ساختار نظامات اجتماعی جست‌وجو کرد که در طول تاریخ با انواع و اقسام بحران‌ها مواجه شده‌اند. سپس به تعریف حق طبیعی اعتراض و انتقاد به‌عنوان یک راه نجات از بحران برای اجتماع روی آورد که نه با برخورد و خشونت، بلکه با روش‌های گفت‌وگومندانه‌ی برخوردی با صدای مردم می‌پردازد.

باز برای رفع نیازهای متنوع مردم فعالیت می‌کنند. سیستم اداری جوامع به سبب برخورداری از تکنولوژی، نظام‌مند و پیشرفته می‌شود؛ چراکه درون این نظام نیز تخصیص منابع و وظایف به‌صورت دقیق‌تر و ظرفیت‌ها شکل می‌گیرد. به‌صورت زنجیره‌وار هنگامی که جامعه‌ای به پیشرفت‌های تکنولوژیکی و گذار از عصر کاغذ و قلم متعمم می‌شود، جریان آزاد اطلاعات در آن جوامع تدریجاً به امری شایع و فراگیر مبدل خواهد شد. افراد با دسترسی به فضای مجازی، آن‌ا از اخبار و وقایع مطلع شده و با بازنشر آن‌ها، دیگر افراد را نیز در این چرخه‌ی اطلاعاتی سهیم می‌کنند. در این حالت که مردم تنها یک کلیک سرانگشتی، با سرریز اطلاعات سروکار دارند؛ رشد نسبی آگاهی و دانش در میان افراد جوامع استبعادی ندارد. در یک جامعه‌ی مدرن می‌توان عنصر تحرک و پویایی را نیز مشاهده کرد؛ چراکه جامعه‌ای آگاه و غنی، ناخودآگاهی جمعی شکل می‌دهد که در آن عناصر درونی جامعه بر یک‌دیگر متقابلاً اثر گذاشته و خود جامعه نیز از اطراف و اکناف خود تاثیر می‌پذیرد. به‌عبارتی هر جامعه آگاه، نوعی پویایی درونی و بیرونی دارد که در بقای آن جامعه نه به‌صورت تقلیدی، بلکه به‌صورت یک تعامل اثرپذیر و اثرگذار نقش خود را ایفا می‌کند. علت این پویایی و تحرک جوامع را نیز می‌توان در طی این زنجیره مشاهده کرد که افراد آن از قوه دانش و آگاهی بهره‌مندند و به سبب آن می‌توانند حقوق و تکالیف خود را در تناسب با عرف

بردیا محبی صمیمی

کارشناسی علوم سیاسی ۱۴۰۰



جامعه، در قاموس دانش‌واژه‌ای خود به‌معنای بستر دربرگیرنده‌ی گروه‌های انسانی بوده که دارای الگوهای تعاملی پایدار و مشخص در حوزه‌ی سرزمین، حاکمیت و انتظارات فرهنگی مبرهنی هستند. عده‌ای از اهل فنون جامعه‌شناختی، جامعه را از اجزائی که آن را برمی‌سازند مجزا دانسته و نظم جاری در آن را بر اجزاء تشکیل‌دهنده، حاکم می‌دانند و در کلیت، جامعه را به‌صرف ویژگی‌های کارکردگرایانه‌اش بازنشاسی می‌کنند. هم‌چنین می‌کوشند جوامع را از منظر تجربه‌پذیری و ساختارگرایی تعریف کرده و ویژگی‌های طبیعی برای آن قائل شوند و بدین ترتیب تمامی فرآیندهای اجتماعی را به‌صورت هرمی که در رأس آن نظم قرار دارد به‌سمت پایین تصور کرده و هر آن قسم که زیر رأس این هرم واقع شود را پذیرندگان صرف نظم توزیع‌شده در نظر می‌گیرند.

از طرفی، جمعی دیگر از متخصصان جامعه‌شناسی باورمند به این امر هستند که جامعه نه تنها از اجزاء سازنده‌اش مستقل نیست، بلکه کل جامعه دربرگیرنده‌ی مجموع اجزاء آن است. هم‌چنین نظم را نه به‌صورت یک فرآیند غالب

از بالا به پایین، بلکه به‌صورت گسترده در طول‌وعرض جامعه توأمان در نظر می‌گیرند و کارکرد آن را به‌مثابه یک خصیصه در کنار دیگر خصائص جامعه تعریف می‌کنند. در این نوشته برآنیم تا از دیدگاه دسته‌ی دوم مختصراً به تعریف ویژگی‌های جامعه پرداخته و عوامل ممد آن ویژگی‌ها را به‌موازات کلیت مسائل، مورد بررسی قرار دهیم.

همان‌طور که سابقاً گفته شد؛ عده‌ای جامعه را مجموعه اعضا تشکیل‌دهنده‌ی آن انگاشته و نظم ناشی از آن را در مابین پدیده‌های اجتماعی به‌صورت ساختاری مشهود می‌یابند. در نظر آنان جامعه به موجودی زنده می‌ماند که بقای خود را مرهون کارآمدی اجزاء تشکیل‌دهنده‌اش است. هرچند که به‌تبع فرض زنده بودن





حالا که دادستان کل کشور از تعطیلی گشت ارشاد خبر داده بد نیست این پدیده را در نظام حقوقی و اخلاق اجتماعی بررسی کنیم. برای بررسی این پدیده چند نکته به نظر می‌رسد. یک منظر تمایز و تفاوت بین ارزش و روش است. اصولاً مقنن اساسی یا عادی یا مقررگذار در مقام سیاست‌گذاری و اعمال قانون سعی می‌کند روش‌هایی را برای تحقق ارزش‌های اجتماعی خلق کند. این ارزش اخلاقی که حفظ و حراست از حریم خصوصی و اخلاق اجتماعی به‌عنوان یک ارزش تلقی می‌شود، در تاریخ و فرهنگ ایرانی همواره مورد توجه قرار گرفته است. اما اینکه روش آن تابع چه شرایطی است، همواره این روش‌ها با نگاهی به زمانه و زمان موردتوجه قرار می‌گیرد. بنابراین اینکه قانون را موجود منجمدی تلقی کنیم که هیچ‌گاه ارزش‌هایش تغییر نمی‌کند و به مثابه یک ارزش قانون را مترادف کنیم، یک خطای راهبردی در نظام تقنینی و سیاست‌گذاری عمومی ماست.

ادامه این یادداشت از طریق اسکن کیوآر کد درج‌شده و در وب‌سایت شرف قابل مطالعه است.

نگاه ویژه

در امتداد یک جنبش

آتش را اگر به‌زور باد تقلیل بدهید، بیش‌تر تکثیر پیدا می‌کند؟ به‌عبارتی اگر جنبش جاری میهن‌مان را ساکت کنید، روزگاری بعد مجدد سر باز خواهد زد؛ چراکه این جنبش، امتداد تمام سوالاتی‌ست که به علت نداشتن پاسخ صریحی برای آن‌ها صورت‌مسئله را پاک کردیم. در عین‌حال ما درگیر تناقضات عینی در رفتارها و گفتارهای‌مان شده‌ایم. به‌عنوان مثال اگر دانشجویان را قشر مهم این واقعه بدانیم؛ از طرفی در روز دانشجو گفته می‌شود که دانشجو باید سنگر انقلاب را حفظ کند و آینده‌ساز باشد و از طرف دیگر وقتی دانشجو می‌گوید از مسیر انقلابی که ترسیم کرده بودید، بسیار دور شده‌اید می‌گویند در راستای منافع دشمن سخن گفتید. اکنون معترض از خود می‌پرسد چگونه می‌توانیم خودمان را پویا بدانیم، اما در به‌روزرسانی قوانین، احترام به حضور احزاب، تشویق جامعه و گروه‌ها در مشارکت عادلانه سیاسی و برقراری رقابت سیاسی کوتاهی کنیم؟ یا در جایی دیگر می‌پرسد: چگونه می‌شود که راه‌پیمایی‌هایی که برگزارکننده‌ی آن خود تصمیم‌گیرنده و مجری امور کشور است دیده می‌شود، اما این همه مدت آتش‌زدن پیراهن برای هشدار به انحراف از مسیر دیده نمی‌شود؟ بعد هم پاسخ می‌گیرد: چون حرف معترضان، مورد حمایت دشمنان ایران و تجزیه‌طلبان است. فرجام آن‌که نباید فراموش کنیم، همان‌طور که توقع از دشمن دشمنی است، به همان میزان نیز مردم یک کشور، دل‌سوز کشور خود هستند. این است که شکایت از اوضاع را پیش خود کشور می‌برند، نه جای دیگری، و در عین‌حال توقع شنیده‌شدن و دیده‌شدن دارند.

اگر به‌جای آن‌که ریسک این آزمایش را در زمان فقدان آموزش‌دیدگان به جان نمی‌خریدند، تاریخ داغ‌دار چنین حادثه‌ای نمی‌شد. انتخاب این روایت در بخش ابتدایی این نوشتار به این علت بود که بدانیم هر بحرانی ابتدا یک مسئله‌ی قابل‌حل است و هر فاجعه‌ای ابتدا یک حادثه‌ی کوچک است که می‌تواند حل شود. هرچند که فاجعه چرنوبیل اساساً بی‌شبهت است با آن‌چه در جنبش اخیر ایران شاهدیم. اما آن‌چه موضوع را نگران‌کننده می‌کند، این است که اگر به واکنش هرکه مخاطب این اعتراضات است نگاه کنیم؛ متوجه می‌شویم که ما نیز درگیر یک رودرپایستی ناآگاهانه با مسئولان هستیم. به‌عنوان مثال، رسانه‌های وابسته در این رودرپایستی می‌گویند، نباید بگذاریم مردم از سختی اوضاع و بزرگی مسائل موجود باخبر شوند. احتمالاً مجلس هم معتقد است اصلاً نباید اشاره شود که منبای این اعتراضات، اصول قانون اساسی‌ست. نهادهای نیز چنین می‌گویند که نباید بگذاریم که بدخواهان ایران بفهمند که ما برای مرزنشینان‌مان بیش از آن‌چه برای باقی نقاط کشور کم گذاشتیم، دشواری ایجاد کرده‌ایم.

طیف وسیعی نیز موضوع اعتراضات را طی یک حرکت تقلیل‌گرایانه، به موضوعاتی شبیه برهنگی، غرب‌زدگی، انحرافات اخلاقی و... می‌خوانند.

اما سوال این‌جاست که برای برقراری سکوت و آرامش در کشور، آیا کسی حاضر شد با خودش روراست باشد و بشنود که سهم‌ای‌قراری ملی بابت چه است؟ صاحب‌نظران علوم اجتماعی چگونه هشدار بدهند که این

اتم را خنک کنند. غافل از آن‌که بخار آب توسط هسته، سمی می‌شود و بعد این هوای سمی با باد به سمت شهر چرنوبیل با هزاران سکنه حرکت خواهد کرد. اشتباه دوم: مخفی‌کردن بحران پیش‌رو از مردم، که به علت اوضاع نابسامان اتحاد جماهیر شوروی بود، موجب شد تا جو رسانه، باخبر نشدن ایالات متحده آمریکا به‌عنوان دشمن شوروی و خلاصه هرچیز دیگری بیش از سلامتی مردم چرنوبیل در نظر گرفته شود. در سریال کوتاه چرنوبیل نشان داده می‌شود که دانشمندان آگاه به فاجعه را تهدید می‌کنند که هم‌راستا با دشمن خارجی عمل نکنند و این بحران را کوچک نشان دهند تا حل شود، به همین علت در زمان طلایی، سکنه را از شهر تخلیه نکردند.

آهسته‌آهسته هرچه بر سر اتم آب ریختند بخار شد و هوا را بیش‌تر مسموم کرد، ابتدا مرگ کارکنان شیفت آزمایش گزارش شد؛ سپس در طی روزها و هفته‌های آینده -طبق گزارش‌های منتشرشده- ۱۳۴ نفر از افراد مشغول به خدمت در این منطقه به دلیل مسمومیت پرتوی بستری شدند که ۲۸ نفر از آنها که آتش‌نشان و کارمند بودند، در طی ماه‌ها فوت کردند. در ۱۰ سال آینده، از این گروه تقریباً ۱۴ مرگ ناشی از سرطان ناشی از اشعه گزارش شد. در قالب جمعیت وسیع‌تر و در سال ۲۰۱۱، بیش از ۱۵ مرگ‌ومیر در اثر سرطان تیروئید کودکان نیز به ثبت رسید.

شاید اگر رهبران سیاسی اتحاد جماهیر شوروی، می‌دانستند که بقای یک ایده در ذهن مردم رقم می‌خورد، نه بلیبوردها و اخبار، با قربانیان دومین حادثه‌ی بزرگ هسته‌ای جهان پس از هیروشیما، صادقانه‌تر برخورد می‌کردند. یا شاید



سجاد کاشانی

کارشناسی علوم سیاسی ۹۸

۲۶ آوریل ۱۹۶۸ بود که شنیده‌شدن صدایی مهیب در نیروگاه چرنوبیل، نظر کارکنان بخش‌ها را به بخش راکتور شماره ۴ نیروگاه جلب کرد. در صبح همان روز، بخش چهارم نیروگاه که مهم‌ترین راکتور چرنوبیل در آن‌جا قرار داشت، میزبان آزمایش سنگین هسته‌ای بود؛ آن‌چنان سنگین که رعایت نکات ایمنی آن تقریباً خارج از توان اتحاد جماهیر شوروی بود. این آزمایش برای بار چهارم تکرار می‌شد و پیشینه‌ی آن چیزی به‌جز سه‌مرتبه عدم موفقیت نبود. برای مرتبه‌ی چهارم نیز سرپرست آزمایش موفق به پیروی از دستورالعمل اجرایی فرایند نشد و شرایط، عملیاتی ناپایداری را ایجاد کرد که همراه با نقص‌های ذاتی در غیرفعال بودن چندین سیستم ایمنی اضطراری، به وقوع واکنش‌های زنجیره‌ای کنترل‌نشده منجر شد. این یعنی گرم‌شدن بیش از اندازه‌ی هسته‌ی اتم، آزاد شدن بیش از اندازه‌ی انرژی و شکل‌گرفتن همان صدای مهیبی که نیروگاه را پر کرد. شاید برای‌تان جالب باشد که بدانید مردانی که برای این آزمایش آموزش دیده بودند اصلاً در زمان آن آزمایش حضور نداشتند. در نتیجه اشتباهات پیاپی آغاز شد. اشتباه نخست: عدم برقراری تماس با متخصصین آزمایش موجب شد تا سریعاً روی آتش ایجادشده آب بریزند تا

حقوق شهروندی: گذار از شهر زندگی‌ستیز به شهر زندگی‌پذیر

تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران باشد. محرومیت همه یا گروهی از شهروندان از حقوق شهروندی خود، اعزاز عدم‌مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها یا عدم‌مشارکت در رخدادها موجب بروز نارضایتی میان آن‌ها می‌شود و در قالب کنش‌های اعتراضی نمود می‌یابد. بیان اعتراض از سوی نسلی که مشارکتی در تعیین قوانین اجتماع خود نداشته و حق مشارکت او در تصمیم‌گیری‌ها انکار می‌شود، اجتناب‌ناپذیر است. اعتراض گروهی از شهروندان به انکار حق انتخاب‌های شخصی و محرومیت رسمی یا غیررسمی‌شان از حضور در عرصه‌های عمومی، نتیجه‌ی اعمال سیاست‌های نامتناسب با حقوق شهروندی در یک شهر زندگی‌ستیز است. در حالی‌که در یک شهر زندگی‌پذیر، هم محتوای قواعد اجتماعی و هم رویه‌ی اجرای آن‌ها با مشارکت مؤثر شهروندان تعیین می‌شود. نظم اجتماعی حاکم بر چنین شهری، آینده‌ی خواست عمومی اکثریت شهروندان، در کنار حفاظت از حقوق اقلیت‌هاست. با چنین معیاری، بازنشاسی ریشه‌های بروز اعتراض‌های اجتماعی در شهرهای زندگی‌ستیز و یافتن راه‌حل، که همانا حرکت به‌سوی شهرهای زندگی‌پذیر است، ساده‌تر خواهد بود؛ شهرهایی که حقوق همه‌ی گروه‌های اجتماعی را به‌رسمیت شناخته شده و اجرای آن‌ها را تضمین می‌کنند.

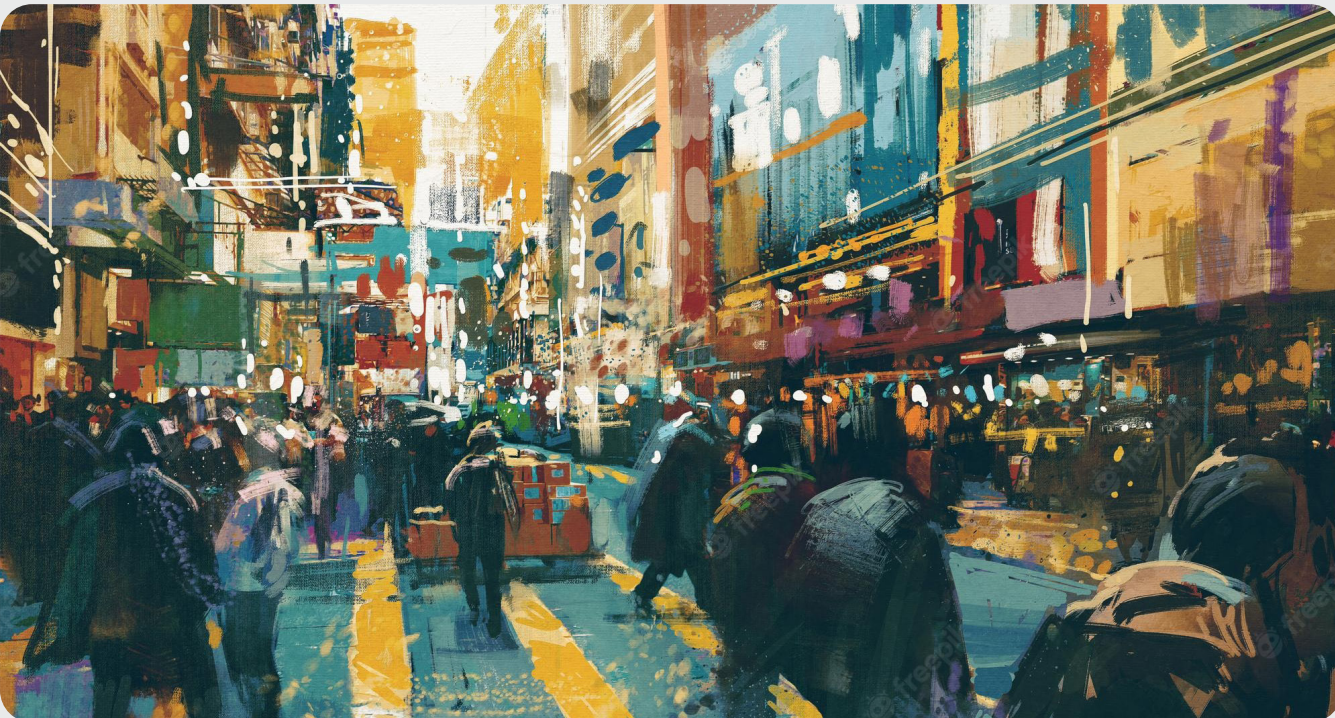
زندگی شهروندان متفاوت باشد، بحث درباره‌ی چگونگی آن بی‌معناست. به‌نظر می‌رسد حقوق شهروندی (در معنای عام خود) آن محور مرکزی و همه‌شمول است که می‌تواند مبنای تحلیل کیفیت زیست شهروندان و ملاک ارزیابی عمل‌کرد

شهر زندگی‌ستیز، علی‌رغم دارا بودن حیات، از تعاملات اجتماعی مؤثر بی‌بهره‌اند و «زندگی‌شان ملال‌آور است. در تحلیل تفاوت میان شهر زندگی‌پذیر و شهر زندگی‌ستیز، اتکا به محوری مشترک و مورد وفاق کمک‌کننده است؛ مادامی‌که مبانی گفت‌وگو درباره‌ی چپستی و منشأ کیفیت



سالم شریفی

دکترای شهرسازی



«زندگی» مفهومی چنان بدیهی و درونی‌ست که هر موجود زنده، بی‌آن‌که نیاز به تفکر و تمرکز بر «زنده بودن» خود داشته باشد، آن را لحظه‌به‌لحظه تجربه می‌کند.

اما همین مفهوم، هنگامی که از «کمیت» «زنده بودن» فاصله می‌گیرد و به‌معنای «کیفیت» «تعاملات اجتماعی» به کار می‌رود، چنان عمق می‌یابد که می‌تواند به محور مطالبه‌های یک جامعه تبدیل شود.

هرچه تعبیر نخست، فردگرایانه و وابسته به اشخاص است، تعبیر دوم از مفهوم زندگی، در بستر اجتماع معنا می‌یابد.

شهر به‌مثابه بستر زندگی جمعی شهروندان نقشی انکارناپذیر در کیفیت زندگی آن‌ها ایفا می‌کند. یک شهر زندگی‌پذیر علاوه بر تأمین پیش‌نیازهای «زنده ماندن»، بستر هم‌زیستی مسالمت‌آمیز مجموعه‌ای از انسان‌ها و چه‌بسا سایر موجودات زنده را فراهم می‌آورد. اما به‌عکس، شهروندان یک

جنبشی برای یک «زندگی معمولی»

جامعه‌های مشابه در غرب، مرکز و شرق آسیا این ضرورت را پیش از این آشکار کرده است. درک درست حکومت‌ها از این دگرگونی‌ها، بدان‌گونه که در واقع وجود دارند و ارائه‌ی پاسخ کارآمد و رضایت‌بخش، چاره‌ساز مدیریت بحران‌ها و حل‌وفصل تعارض‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در همه‌ی این جامعه‌ها و نیز جامعه‌ی ایران است. تأکید بر مطالبات روز ضرورت توجه به خواسته‌ای عمومی برای داشتن «زندگی معمولی» در جهانی «جهانی‌شده» را به‌خوبی مطرح می‌سازد.

پاسخ‌داده‌نشده‌ی زنان اهمیت و جایگاهی ویژه دارد. زندگی‌کردن، زیست طبیعی و عادی، خواسته‌ای‌ست که گاهی نادیده گرفته می‌شود و گروه‌هایی هستند که حاضر به شنیدن صدای مردم و درخواست‌های معمولی آنان برای داشتن یک زندگی عادی، مانند همه‌ی مردم در سراسر جهان نیستند. این در حالی‌ست که در شرایط دگرگونی‌های گسترده و عمیق داخلی و خارجی، برای تأمین ثبات و امنیت کشور، این مطالبات باید شناخته شوند و برای تأمین آن‌ها سازوکارها و ابزارهای مناسب طراحی و اجرا شوند. تجربه‌ی

شکل‌گرفته پس از انقلاب اسلامی، این دگرگونی‌ها گاهی‌اوقات نادیده گرفته‌شده، یا به‌گونه‌ی نادرست و غیرواقعی تفسیر شده است. به‌جای درک و شناخت ابعاد گوناگون «جهانی‌شدن» و آثار آن، تفسیر همه‌ی تغییرها در چارچوب نظریه‌ی «جهانی‌سازی»، امکان دست‌یابی به واقعیت را -اگر نگوئیم از میان برده- به‌شدت تضعیف کرده است. بر همین اساس توان درک نیازها و مطالبات دگرگون‌شده‌ی مردم، به‌ویژه جوانان و نوجوانان، به‌وجود نیامده است. در این میان، مطالبات انباشته‌شده و

> ادامه سرمقاله

رفتارهای اعتراضی در سال‌های اخیر شده است. در حالی‌که در جامعه‌های پیشرفته، حکومت‌ها با به‌کارگیری حس‌گرهای گوناگون، تلاش می‌کنند تغییرهای اجتماعی را مورد نظارت و ارزیابی قرار دهند و آثار و پیامدهای آن را برآورد کنند، در کشور ما در چارچوب نظام ایدئولوژیک

دانشجو و بار گرانی به نام «هزینه آزادسازی مدرک تحصیلی»

انتشار ابلاغیه سازمان امور دانشجویان در ارتباط با نرخ «آزادسازی مدرک تحصیلی» حاکی از آن است که هزینه آزادسازی مدرک تحصیلی دانشجویان، چندین برابر افزایش یافته است. افزایش نرخ هزینه‌ها به این معنی است که یک دانشجو برای آزادسازی مدرک تحصیلی خود باید چندین میلیون تومان بپردازد. دانشجویان دانشگاه‌های دولتی برای ادامه تحصیل و یا کار به خارج از کشور، باید مدرک تحصیلی خود را در وهله نخست ترخیص کنند. آنها باید مدرکشان که در گرو دانشگاه است را آزاد کرده و به اصطلاح «تعهد خدمت آموزش رایگان» خود را لغو کنند. تمامی افرادی که در دانشگاه‌های دولتی زیر نظر وزارت علوم، تحقیقات و فناوری تحصیل کرده‌اند، مشمول این امر می‌شوند. ادامه این خبر از طریق اسکن کیوآر کد درج‌شده قابل مطالعه است.



با زبان شعر و غزل

و تبدیل به صدای آزادی‌خواهی می‌شود.

حزب است و شاعر، خود را به مردم کشور و احوالات آن‌ها متعهد می‌داند؛ مثل اشعار مهدی اخوان ثالث. سطح بعدی تعهد، تعهد انسانی‌ست. در این سطح، شاعر به «نوع انسان» فکر می‌کند؛ نه انسانی از یک حزب خاص یا از یک ملت خاص. این تعهد ویژه شاعران ادبی‌ست و منجر به خلق آثاری می‌شود که با نوع بشر و در همه‌ی زمان‌ها انطباق دارد.

در قسمت پایانی برنامه، با اشاره به آثار تولیدشده در فضای ملت‌باز این روزهای جامعه، بیان شد که در این فضا، خشم و خشونت و هیجان‌زدگی بیش از هر چیز به چشم می‌خورد و در چنین بستری، آنچه تولید می‌شود کم‌تر می‌تواند وصف ادبی و هنری بودن داشته باشد. شاخصه اصلی شاعران ادبی همان تعهد نوع سوم است، اما در فضاهای این‌چنینی، ممکن است درجات نازل‌تر تعهد در آثار نقش آفرینی کنند و این، به کاهش کیفیت آثار ادبی و هنری منجر خواهد شد.



و ۵۰؛ و حتی اگر از شاملو و اخوان و سپهری و فروغ فرخزاد نام ببریم، با این‌که دنیای شعر آن‌ها کاملاً از هم متفاوت است، اما این عنصر مشترک به چشم می‌خورد که نسبت آن‌ها با انسان زمانه‌ی خود، روشن و مشخص است. در شعر اخیر ایران، مثلاً در سی یا چهل سال گذشته، مهم‌ترین مسئله‌ی شعر فارسی این است که نسبتش را با انسان زمانه‌ی خود تعریف نکرده است. شعر امروز از انسان امروز عقب افتاده و نتوانسته هم‌زمان با جامعه و انسانی که دارد در عصر رسانه‌های فراگیر زندگی می‌کند، پیش برود. وقتی که شعر امروز بتواند نسبتش را با انسان امروز تعریف کند، به تبع می‌تواند نسبتش را با سیاست و اجتماع امروز هم مشخص نماید.

شاعران در طول تاریخ، آثار خود را با اتکا به یکی از سطوح تعهد خلق کرده‌اند؛ اولین سطح تعهد، تعهد سیاسی-مرامی‌ست. در این سطح، شاعر خود را به یک مرام و مسلک سیاسی متعهد می‌داند و در خدمت مانیفست یک حزب، شعر می‌گوید؛ مثل تعهد سیاوش کسریایی به حزب توده.

در سطح دوم، با تعهد اجتماعی-ملی روبه‌رو هستیم. این تعهد در درجه‌ای فراتر از مرام



ویژگی خاصی که در تمام شاعران ادبی و جریان‌های تاریخ‌ساز به چشم می‌خورد این است که آن‌ها نسبت‌شان را با انسان زمانه‌ی خود تعریف کرده‌اند؛ چه در شعر مشروطه و چه در دوره‌ی درخشان شعر معاصر (دهه‌ی ۴۰

مژده مقبیه

کارشناسی حقوق ۹۸



ما برای فریاد زدن اعتراض از رنجی که در آن گیر افتاده‌ایم، ابزاری جز کلمات نداریم. اعتراض، صدای رنج است و «کلمه» ابزار اعتراض. در روزهایی که صدای رنج از در و دیوار شهر به گوش می‌رسد، تصمیم گرفتیم تا «کلمات» اعتراضی را بررسی کنیم و آراسته‌ترین صورت کنار هم قرار گرفتن کلمه‌ها، یعنی شعر را برای این بررسی انتخاب کردیم و کنار هم جمع شدیم تا «با زبان شعر و غزل» از جریان‌های سیاسی و اعتراضی ایران حرف بزنیم.

در برنامه‌ی «با زبان شعر و غزل» که اول آذرماه در کتاب‌خانه‌ی قطب علمی دانشکده ادبیات برگزار شد، جناب آقای یوسف بینا با نگاهی انتقادی، تأثیر جریان‌های سیاسی بر ادبیات را در طول تاریخ بررسی کرده و هم‌چنین به تحلیل نقش ادبیات در وقایع مهم سیاسی ایران پرداختند.

مطابق آن‌چه در این نشست بیان شد، شعر سیاسی به مفهوم امروزی خود، از دوره‌ی مشروطه آغاز شد؛ چون در واقع مفاهیم جامعه و سیاست در آن دوران معنای امروزی خود را پیدا کرده‌اند و از آن‌جا که شعر فارسی همواره مردمی‌ترین عنصر فرهنگی ایران به شمار می‌رفته، در این دوره با مفاهیم جدید و مورد نیاز زندگی مردم گره می‌خورد

نرگس معالی

دبیر سازمان دانشجویان جهاد دانشگاهی



در آستانه‌ی روز دانشجو، سخن را باید با یاد و خاطره شهدای ۱۶ آذر ۱۳۳۲ آغاز کرد؛ آذر شریعت رضوی، احمد قندچی و مصطفی بزرگ‌نیا.

کسانی که با خون خود درخت تنومند مطالبه‌گری را در دانشگاه آبیاری کردند و باعث شدند روزی در تقویم به این نام ثبت شود تا تداعی‌گر اندیشه، نگاه انتقادی و مطالبه‌گر باشد. هرچند که نگاه‌هایی خاص در سال‌های اخیر قصد داشتند با استفاده از عناوین مجعول و نامفهوم مثل

مروری بر یک پرونده معلق

و حاکمیت شوروی در قرن حاضر، نزدیک‌ترین نمونه‌های قابل‌ذکر به شمار می‌روند.

باید بدانند که با انتخاب گزینه‌ی دوم، در بزنگاه بعدی شرایط برای مدیریت بحران از بین خواهد رفت و امکان هرنوع ظهور و بروز عقانیت و پرهیز از رادیکالیسم از طرفین سلب خواهد شد. چنان‌چه در رویدادهای اخیر هم نشانه‌های آشکار به وجود آمدن چنین موقعیتی دیده شد و دیده می‌شود.

امیدواریم با انتخاب مسیر اول و تلاش برای برطرف‌کردن واقعی مشکلات و برهم‌زدن چرخه‌ی تعلیق مطالبات توسط مجریان و سیاست‌گذاران، زمینه برای مشارکت فعال و سازنده‌ی نهاد دانشگاه در مدیریت و پیش‌برد اهداف مبتنی بر توسعه و تعالی ایران عزیزمان فراهم شود.

مطالبات، گزینه‌ی دوم را به بهانه‌ی پافشاری بر مفاهیم گسترده‌ای مثل قانون -که اساساً مقوله‌ای قابل تجدیدنظر بوده و در تجربیات متعدد تاریخی، بارها و بارها دچار تغییرات اساسی شده است- بپذیریم و بخواهیم قانون را غیرقابل تغییر و غیرقابل مذاکره جلوه دهیم و از مفاهیم اساسی‌تری مثل انسان و میل و اراده انسانی غفلت کنیم، انسان‌هایی که احساس کنند آزادی و زندگی آن‌ها توسط قانون یا مفهومی محدود شده است، طوری با آن برخورد خواهند کرد که جایگاه آن به صورت بنیادین مورد تهدید قرار گیرد. در این زمینه تجربه‌ی کلیسا در قرون وسطا

جشن روز دانشجو و برگزاری رویدادهای طنز، این واقعیت تاریخی و نگاه حاکم بر آن را مخدوش سازند. نهاد دانشگاه و قشر دانشجو می‌بایست همواره مسیر مطالبه‌گری و طرح بدون لکننت هم‌خواهی جنبش‌های دانشجویی را پی گیرد و چشم بینا و مؤذن جامعه باشد. خطاب به مسئولان و سیاست‌گذاران دانشگاهی که طی سال‌های متمادی زمام امور را به‌دست داشته و وظیفه‌ی ریل‌گذاری فعالیت‌های فرهنگی را عهده‌دار بودند؛ باید گفت که اگر در دوگانه‌ی شنیدن و تلاش برای حل مطالبات دانشجویان، یا نشنیده‌گرفتن، نادیده‌گرفتن و تعلیق این

در روزهای آینده با سازمان دانشجویان جهاد دانشگاهی

یازدهمین دوره مسابقات ملی مناظره دانشجویان ایران مرحله استانی

مناظره

شروع برگزاری: از هفته پایانی آذرماه ۱۴۰۱

جوایز:

گروه اول: ۳ میلیون تومان، گروه دوم: ۲/۵ میلیون تومان، گروه سوم: ۲ میلیون تومان، گروه اخلاق: ۱/۵ میلیون تومان

www.sjdjm.ir

جمعیت مردم نهاد فانوس روشنی خرد (فعال در حوزه برقراری عدالت آموزشی) با همکاری سازمان دانشجویان جهاد دانشگاهی خراسان رضوی برگزار می‌کند:

پویش تخته سیاه

فراخوان جذب مدرس از میان دانشجویان علاقه‌مند به تدریس داوطلبانه برای دانش‌آموزان مستعد مناطق حاشیه شهر (در مقاطع ابتدایی، متوسطه دوره اول و دوره دوم)

جهت کسب اطلاعات بیشتر و ارسال رزومه با شماره تماس: ۰۹۱۵۲۶۰۳۸۹۴ - فرزانه کرمانی

و یا ایمیل: fanoos.roskana.kherad99@gmail.com در تماس باشید.

خودکفایی کاغذ مشکلی با توسعه پایدار ندارد

ظاهراً وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی خبر از جشن شکرانه کاغذ داده و اشاره کرده است که ما ۸۰ درصد کاغذ «موردنیاز آموزش و پرورش» را در داخل تولید می‌کنیم و اظهار امیدواری کرده است که به خودکفایی در این زمینه برسیم. خانم نژادبهرام به جنبه دیگر این خبر خوب، شاید در مقابله جناحی و سیاسی، نگاهی انداخته‌اند و با اشاره به کمبود آب در کشور و اشاره به شعار زیست‌محیطی درباره نیاز به قطع ۱۵ اصله درخت برای تولید یک تن کاغذ و نیز امکاناتی مانند تولید کاغذ از سنگ که نیاز به آب هم ندارد و با اشاره به این واقعیت که کشور ملزم نیست در همه چیز خودکفا شود، این پرسش را مطرح کرده‌اند که آیا درست است به بهای نابودکردن جنگل‌ها به تولید کاغذ در کشور بیندیشیم؟ با مثال‌هایی از تولید کاغذ در چین و ژاپن و مناطق سبز جهان. ادامه این یادداشت از طریق اسکن کیوآر کد درج‌شده قابل مطالعه است.



نگاهی به تأثیرات تغییر اقلیم بر سلامت جسم و روان انسان‌ها؛
آتش اقلیم، دامن گیر انسان

می‌افتد که یک جامعه تحت تأثیر وقایع آب‌وهوایی شدید قرار گیرد. به‌عنوان مثال وقایع آب‌وهوایی شدید، نظیر طوفان، سیل، آتش‌سوزی و امواج گرما باعث تغییرات منفی در چشم‌انداز و تخریب مناطق و کشاورزی شده که این امر منجر به مواجهه‌ی جوامع با جنبه‌های اقتصادی، به‌ویژه در جوامعی که کشاورزی منبع اصلی درآمد افراد است؛ می‌شود. پس از سقوط اقتصادی، جوامع در معرض از دست دادن معیشت و فقر قرار می‌گیرند که خود منجر به ایجاد اختلالاتی نظیر افسردگی، انزوا، غم، محرومیت و بی‌خامانی خواهد شد. خودکشی و افکار خودکشی یکی دیگر از عواقب مستقیم وقایع شدید آب‌وهوایی است. به‌عنوان مثال بعد از طوفان اندرو در سال ۱۹۹۲ در میامی میزان خودکشی دو برابر افزایش پیدا کرد.



اثرات غیرمستقیم بر سلامت روان از طریق تأثیر بر سلامت جسمانی، زیرساخت‌های اجتماعی، کمبود غذا و آب، یا جابه‌جایی ناشی از تغییرات اقلیمی شدید، نیمه‌شدید، یا دائمی اتفاق می‌افتد. این تأثیرات بیش‌تر تدریجی و

از جمله سرطان پوست، سرطان ریه و سرطان مثانه نقش دارد. تغییرات آب‌وهوا ممکن است منجر به افزایش بیماری‌های قلبی-عروقی از طریق افزایش تنش گرما، افزایش ذرات معلق موجود در هوا و تغییر توزیع عوامل بیماری‌زای مشترک بین انسان و دام شود. افزایش دما، تغییر الگوی آب‌وهوایی و وقایع شدید عوایی نظیر آلودگی، فساد و اختلال در توزیع مواد غذایی را به‌دنبال دارد. درواقع تغییر اقلیم با کمبود عناصر اصلی غذایی، سوءتغذیه و آلودگی مواد غذایی می‌تواند سلامت انسان را تحت تأثیر قرار دهد. از طرف دیگر تغییر اقلیم به‌طور غیرمستقیم از طریق وقوع خشک‌سالی و آسیب به محصولات کشاورزی و به دنبال آن تحت تأثیر قرار دادن تجارت و اقتصاد می‌تواند سلامت انسان را به مخاطره اندازد.

به‌طور کلی در حال حاضر سالانه بیش از ۱۰۰ هزار بیمار به دلیل فاکتورهای وابسته به اقلیم در جهان، جان خود را از دست می‌دهند. انتظار می‌رود این تعداد مرگ‌ومیر تا سال ۲۰۳۰ به ۳۰۰ هزار نفر برسد. در حالی‌که تمام افراد در معرض تأثیرات منفی روانی ناشی از تغییر اقلیم قرار دارند، افراد با درآمد پایین و کشورهای درحال توسعه که اتفاقاً سهم و مشارکت کم‌تری در ایجاد شرایط موجود دارند، نسبت به این تأثیرات روانی آسیب‌پذیرتر هستند. هم‌چنین زنان دو برابر

مردان تأثیرات منفی روانی ناشی از تغییر اقلیم را تجربه می‌کنند. به‌طور کلی تأثیرات روانی ناشی از تغییر اقلیم را می‌توان به دو بخش تأثیرات مستقیم و تأثیرات غیرمستقیم تقسیم کرد. تأثیرات مستقیم بر سلامت روان زمانی اتفاق



سعیده ملک‌زاده

کارشناسی علوم و مهندسی محیط‌زیست ۹۸

زمانی که بحث تغییر اقلیم و گرمایش جهانی پیش می‌آید، احتمالاً در ابتدا چنین سوالاتی در ذهن هریک از ما شکل می‌گیرد: مگر یک درجه افزایش دما تا چه حد می‌تواند تأثیرگذار و مهم باشد؟ حتی اگر چنین تغییراتی منجر به انقراض خرس‌های قطبی شود، ما انسان‌ها چرا باید به چشم یک بحران به این تغییرات نگاه کنیم و نگران‌شان باشیم؟

پس برای دغدغه‌مندی و عمل‌گرایی بیش‌تر شاید لازم باشد به شکل عمیق‌تری با تأثیرات این نگرانی زیست‌محیطی قرن ۲۱ آشنا شویم. در طول ۵۰ سال گذشته، فعالیت‌های انسانی، به‌ویژه سوزاندن سوخت‌های فسیلی، مقادیر زیادی دی‌اکسیدکربن و سایر گازهای گل‌خانه‌ای را به جو اضافه کرده است. این گازها طی مکانیسم‌هایی بر اقلیم جهانی تأثیر می‌گذارند. اما تغییر اقلیم فقط محدود به تغییر دما نیست و بسیاری از چرخه‌های زیستی را به هم می‌زند و باعث خشک‌سالی، سیل، آتش‌سوزی و... نیز می‌شود. هم‌چنین شواهد رو به افزایش نشان می‌دهند که تأثیرات انسانی -به‌ویژه تأثیرات بر سلامت انسان- در سال‌های آتی چالشی بزرگ برای دانشمندان، سیاستمداران و افراد عادی خواهد بود.

تغییر اقلیم هم‌چنین ممکن است بر تنوع‌زیستی و خدمات و محصولات اکوسیستم که ما برای تأمین سلامت انسان به آن متکی هستیم، تأثیر بگذارد؛ به‌عنوان مثال تغییرات دما و بارش می‌تواند منجر به ایجاد، بقا و تکثیر ناقلان بیماری‌ها از طریق آب، حشرات، حلزونها و سایر حیوانات خون‌سرد و هم‌چنین باعث افزایش بیماری‌های اسهالی، عفونی و وکتوربورن شود.

تحقیقات ثابت کرده تغییر اقلیم به‌دلیل آلودگی هوا، گردوغبار ناشی از خشک‌سالی، قرارگیری در معرض گردیده گیاهان باتوجه به تغییر فصل رویش و... به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم در بروز بیماری‌های تنفسی و سرطان‌هایی

محیط‌زیست، قربانی سیاست‌های انسانی



صنعتی استوار بر استفاده‌ی ابزار از محیط طبیعی بود. تحریم، مقابل محیط‌زیست اما بعد از انقلاب چه بر سر محیط‌زیست ما آمد؟ در سال ۲۰۱۹ جایگاه جهانی ایران از نظر تولید کربن‌دی‌اکسید و آلوده کردن کره زمین، در رتبه‌ی هشتم قرار داشت؛ به‌طوری‌که می‌توان گفت ما از انگلستان، فرانسه، ایتالیا، کانادا، ترکیه، مکزیک، اندونزی و... رتبه بالاتری داشتیم اما قسمت وحشتناک ماجرا این بود که اوضاع ایران وخیم‌تر از آمارهای جهانی بود! نابودی آب‌های سطحی و زیرزمینی، نابودی جنگل‌ها و مراتع، همه‌همه دست‌به‌دست هم داده بودند تا ایران با بحران‌های عظیمی روبه‌رو شود. طبق گفته‌ی رئیس سابق سازمان حفاظت محیط‌زیست و مشاور دولت قبل، با ادامه

پیدا کردن روند موجود و تخریب محیط‌زیست، احتمالاً در سال‌های آینده نزدیک به پنجاهمیلیون ایرانی مجبور به مهاجرت به خارج از کشور شوند! عواملی مانند قرار گرفتن در کمربند بیابانی و منطقه‌ی خشک خاورمیانه، قرار گرفتن در میان کشورهای جنگ‌زده مانند افغانستان و سوریه، نابودی منابع آب زیرزمینی و جنگل‌ها و مراتع و افزایش استفاده از سوخت‌های فسیلی دست‌به‌دست هم داده‌اند تا محیط‌زیست ایران را تضعیف کنند.

در کنار تمام این عوامل منفی، تحریم‌ها یکی دیگر از عوامل سیاسی‌ای هستند که به محیط‌زیست ایران ضربه بزرگی زده است. تحریم، جنگ سیاسی‌ای است که بی‌رحمانه همه‌چیز را تحت تأثیر منفی خود قرار می‌دهد. فرقی نمی‌کند محیط طبیعی باشد، یا زندگی انسان! تحریم‌ها به‌طور مستقیم و غیر مستقیم بر محیط طبیعی ایران اثر گذاشته‌اند. در زمان پهلوی، محیط‌زیست ایران در خاورمیانه جایگاه ویژه‌ای داشت. پس از انقلاب، مخصوصاً بعد از جنگ تحمیلی، اوضاع محیط‌زیست ایران روزبه‌روز وخیم‌تر شد چراکه با ایجاد تحریم‌ها و کاهش بودجه دولت، دیگر امکان واردات تجهیزات پیشرفته برای کمک به بهبود وضعیت محیط‌زیست نبود.

علاوه‌بر تأثیرات مستقیم، تحریم‌ها به‌طور غیرمستقیم هم بر محیط طبیعی ایران اثر گذاشت. تحریم‌های اقتصادی نیز نوعی جنگ به شمار می‌رود. در این شرایط دولت‌ها سعی می‌کنند بر نیازهای فوری و کوتاه‌مدت جامعه تمرکز کنند. در نتیجه در قدم اول، بودجه‌های محیط‌زیستی را کاهش می‌دهند، یا حذف می‌کنند. همه‌ی این‌ها نشان می‌دهد که سیاست، عامل اثرگذار بر طبیعت و محیط‌زیست ماست؛ طبیعتی که سال‌های دراز ما امن و مأوای انسان بوده و هست و امروز بخش زیادی از آن تحت‌تأثیر سهل‌انگاری‌های ما قرار گرفته است. امید است که با افزایش آگاهی و دغدغه‌مندی در این حوزه، شاهد تغییر رویه و در پیش‌گرفتن رویکردهای مثبت و خوش‌آیند باشیم.



بهاره سادات حسینی

کارشناسی مهندسی کشاورزی، علوم و مهندسی باغبانی ۹۹

«انسان تنها گونه‌ای‌ست که توانایی انقراض نوع خود را دارد.»

این جمله شاید بسیار وحشتناک به نظر بیاید، اما واقعیت دارد! انسان‌ها در طول تاریخ برای به‌دست‌آوردن قدرت، دست به اقدامات و تصمیم‌های خطرناکی زده‌اند. تصمیم‌هایی که نه‌تنها به بشریت ضربه وارد کرده است، بلکه تأثیرات بسیار مخربی را هم بر روی محیط‌زیست گذاشته است. جالب است بدانید که بیش‌تر سیاست‌مدارها و صاحبان قدرت در تمام جهان، به‌ظاهر دوست‌دار محیط‌زیست بوده و معتقد هستند اقدام‌های‌شان در راستای حفظ محیط‌زیست است. اما آیا در واقعیت هم همین‌طور است؟

اگر به گذشته نگاهی بیندازیم، می‌بینیم که تأثیر انقلاب‌ها تنها بر روی سرنوشت بشریت نبوده و کم‌وبیش بر آینده محیط‌زیست هم تأثیر گذاشته است. به‌همین‌دلیل است که متخصصان، نظریه‌ی روشن‌گری را توصیف کردند. در این نظریه، به بهره‌کشی از محیط طبیعی از طریق کاربرد دانش علمی و استفاده از فناوری در تولید صنعتی اشاره می‌شود. نظریه‌ی اجتماعی روشن‌گری، شامل دو انقلاب صنعتی و انقلاب دموکراتیک است.

انقلاب صنعتی مجموعه‌ای از دگرگونی‌ها و پیشرفت‌های اقتصادی در قرن‌های ۱۶ تا ۱۸ در اروپا است، اما این انقلاب بزرگ بریتانیایی، برای محیط‌زیست یک تهدید بزرگ به حساب می‌آید. در این انقلاب، دیگر خبری از بُعد عرفانی محیط‌زیست نبود. محیط‌زیست به ابزاری برای رسیدن به اهداف انسان تبدیل شده بود و از آن به‌عنوان یک منبع

خام برای رسیدن به اهداف اقتصادی استفاده می‌شد. در این انقلاب بعضی از نظریه‌پردازهای اجتماعی، واکنش‌های احساساتی‌ای از خود نشان دادند و بیان کردند که این انقلاب درحال نابودی محیط طبیعی‌ست. در برابر این دیدگاه احساسی و البته نگران، دیدگاه غرورامیز بعضی از افراد درباره‌ی چیرگی انسان بر دنیای طبیعی باعث شد انقلاب صنعتی پیشرفت کرده و بُعد معنوی محیط‌زیست فراموش شود.

بعد از انقلاب صنعتی اروپا، وقت آن رسیده بود که دگرگونی‌های بنیادی‌ای در نظریه‌ها و اقدامات سیاسی به‌وجود بیاید و این بار مردم دست به انتخاب بزنند. انقلاب دموکراتیک در پایان قرون ۱۸ و ۱۹ ایجاد شد. این انقلاب که به آن انقلاب مردم‌سالار هم می‌گویند، همانند انقلاب



@vaghayeh1389



جدیدترین اخبار و رویدادها در کانال تلگرام سازمان دانشجویان:

@sjdm

همکاران این شماره: نرگس معالی، قاسم فتحی، سعیده ملک‌زاده، بردیا محبی صمیمی، محمدامین پوراحمدی، عاطفه عطری، داوود نقی شیخی و بهاره سادات حسینی.

هیئت تحریریه: سرویس خبرنگار: مزده مقیسه، سرویس دارالفنون: شکبیا صاحب، سرویس محیط‌زیست: مهتاب موسوی، سرویس تاریخ‌واندیشه: نیلوفر قآنی، سرویس عکس: حانیه عامل.

باتشکر از: دکتر الهه کولایی و دکتر صالح شریفی.

دو هفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال هفتم / شماره صد و چهارم / آذرماه ۱۴۰۱

عکس

سرود بی‌اعتقادِ سربازان

و طنین نواخته شدن تن‌های خون‌آلودِ راسخ، با سنگ‌فرش‌های آن‌جا که وطن می‌نامیدندش.



*Riposte by Boris Taslitzky



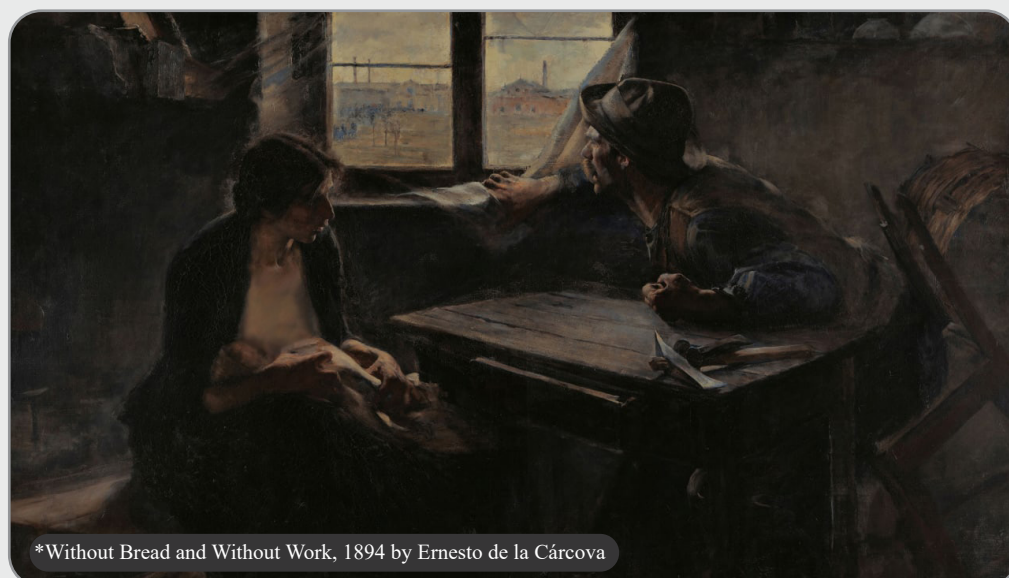
*The Winners of the Bastille in front of the Hotel De Ville on 14 July 1789-1835 by Paul Delaroche

در امتداد یکی از روزهای سال ۱۹۴۹، زمانی که کشتی‌های دولت فرانسه در اسکله‌ی بندر دوبوک در حوالی بارسه آماده‌ی بارگیری بودند تا به سمت مستعمرات فرانسه در هند و چین رهسپار شوند و فریاد استقلال‌طلبی و آزادی‌خواهی ملت مستعمره را سرکوب کنند، باراندازان فرانسوی از بارگیری این کشتی‌ها خودداری کردند. پلیس به‌زودی این اتحاد یک‌پارچه‌ی اعتصاب را با بی‌رحمی و اعانه به سلاح سرد و سیاه‌خسوت و مرگ، پایان داد. پلیس در این واقعه سگ‌های درنده‌ای را به جان شهروندان بی‌گناهی انداخت که تازه پهنه‌ی خاطرشان از گزند جنایات ارتش نازی‌ها در زمان جنگ زدوده شده بود.

صبح ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ در پاریس، روزی بود که جهان را تکان داد. در این روز؛ هجوم طوفان کینه‌ی مردم که از زمان لویی چهاردهم سر بر آورده بود، به منتهی‌الیه خود رسید و دامن لویی شانزدهم و دار و دسته‌اش را چنان به آتش کشید و در آه خود سوزاند که انقلاب کبیر فرانسه را رقم زد. به‌هنگام فتح قلعه‌ی باستیل تنها هفت زندانی به بند بودند. با این‌حال زندان به نمادی از سوءاستفاده از سلطنت تبدیل شده بود که بعد از آن که رو به سقوط نهاد، امروزه هرساله به‌عنوان جشن‌های روز ملی فرانسه مردم را به بزم و شادمانی وا می‌دارد.



*Third of May, 1808 by Francisco Goya



*Without Bread and Without Work, 1894 by Ernesto de la Cárcova

سوم مه ۱۸۰۸ جلوه‌گاه حقیقی نگاره‌ای بود که بعدها فرانسوی‌سکو گویا آن را به‌عنوان اولین نقاشی انقلابی‌ای که برگی از تاریخ را ترسیم می‌کرد، به قلم و رنگ کشید و بر یوم نقش بست. هنگامی که مردم مادرید، عاجزانه و با دستانی تهی، گام در راه واخواهی حق و باز پس‌گیری حقوق از دست‌رفته‌شان توسط دولت استعمارگر فرانسه برداشتند، ارتش ناپلئون مردم را در همان روز و روز بعدش وحشیانه به رگبار بست و از خون مردم مستعمره‌اش جوی روانی جاری ساخت که بعدها به یک‌باره خود را در آن مغروق دید.

حمله‌ی انگلیس در سال ۱۸۰۶ به بوئنوس‌آیرس آرژانتین با شورش‌های پی‌درپی همراه شد که به‌دنبال آن دولت آرژانتین را دست‌به‌گریبان با اقسام ناکامی‌ها و فشارها کرد. در نهایت اما شور جمعی، اوضاع را به محدوده‌ای فراتر از درد نان و داغ کار کشاند. چنان‌که پای هزاران تن از مردم معترض و دادخواه برای شرکت در تظاهرات مضموم و مستحکم شد. فقر؛ مرد خانواده را خانه‌نشین و ابزار پیشه‌اش را به روی میز خشکانده است. چشم‌های او به بیرون دوخته شده است. جایی که در آن از کارخانه‌هایش دود پویندگی برنمی‌آید و پلیس‌ها در حال سرکوب معترضین‌اند. مرد با نفرت بر میز مشت می‌کوبد.